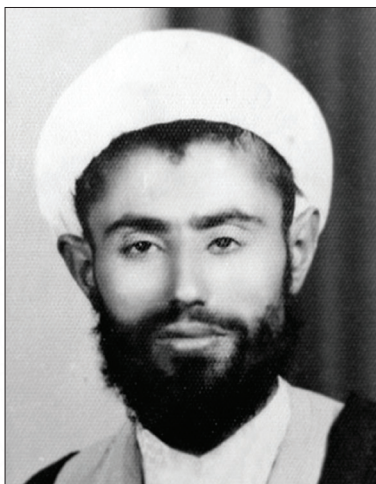


شهید حجت الاسلام شریف قنوتی

در چنگ بعثی‌ها فریاد زد:

الیوم خمینی حسین و صدام یزید...



شده بود و گاهی لباس نظامی به تن داشت.

دشمن تجهیزات و نیروهایش را بیش تر کرده بود تا مقاومت خرمشهر را بشکند. اما مدافعان با جان و دل از شهر دفاع می‌کردند.

همراه شیخ از پل خرمشهر گذشتیمف وارد شهر شدیم چند سرباز ایست دادند، به عربی گفتند: قف - شیخ گفت: با سرعت برو. به سوی ما تیراندازی کردند و با آرمیچی به سمت ماشین شلیک کردند، ما مجروح شدیم. من را کنار دیوار انداختند؛ سراغ شیخ رفتند، فریاد می‌زدند: آسرنای خمینی، آسرنای خمینی (ما یک خمینی اسیر کردیم) به دست و پای او شلیک کردند و گفتند: هذا آیه المقاومة (این فرمانده مقاومت است). با همان حالت بلند شد و گفت: الیوم خمینی حسین و صدام یزید... (امروز خمینی حسین زمان و صدام یزید زمان است؛ از زیر پرچم یزید بیرون بیایید و زیر پرچم حسین قرار بگیرید...)

فرمانده آن‌ها که شخصی بلند قامت و تنومند بود با سرنیزه به شقیقه شیخ فرو برد و با چند ضربه کاسه سر شیخ را جدا کرد و مغز سرش نمایان شد و او را به شهادت رساندند. به رقص و پای کوبی پرداختند، هلهله می‌کردند و می‌گفتند: قتلنا الخمینی، قتلنا الخمینی...

خارج کنید. نیروهای ما بدون سلاح باشند و شما این اسلحه‌ها را خارج کنید.

شیخ شریف گفت: نیروهای ما بدون سلاح در مقابل دشمن ایستاده‌اند و با کتک و سه راهی (با سه راهی لوله‌های آب ساخته می‌شد) با دشمن می‌جنگند. آن وقت شما می‌خواهید اسلحه‌ها را خارج کنید؟! دستور هر مقامی که باشد، اجازه نمی‌دهم.

حاج آقا وقتی دید این‌ها به پشتوانه بنی‌صدر همکاری نمی‌کنند، اسلحه‌ای گرفت و گلنگدن کشید، آن‌ها ماشین را روشن و حرکت کردند، شیخ با شلیک لاستیک‌های ماشین را پنجر کرد و گفت: اسلحه را خارج کنید، اسلحه‌ها ۲۷ قبضه ژ - ۳ بود که خیلی برای بچه‌ها حیاتی بود. با همین اسلحه‌ها چندین روز جلوی نفوذ عراقی‌ها را در بخشی از شهر خرمشهر گرفتیم.

وضع شهر به هم ریخته بود، خیانت امثال بنی‌صدر و نفرستادن امکانات و نیرو در روحیه مقاومتان شهر هم اثر گذاشته بود. شیخ شریف که همیشه خوشرو، و پر از آرامش بود، حالا عصبی و ناراحت بود.

با این‌که سعی داشت اوضاع را عادی نشان دهد ولی کم طاقت شده بود. دیگر کم تر در مسجد جامع او را می‌دیدیم، بیش تر در خطوط درگیری حضور داشت. پسرش مجروح شده بود و در بیمارستان بستری بود ولی او وقت نداشت به دیدنش برود.

لباس و ردای تمیز و مرتب او هم کثیف شده بود؛ عمامه‌اش هم خاکی

هم‌رزم و یار شهید نواب صفوی از زمنندگان شجاع مقاومت ۴۵ روزه خرمشهر، اولین روحانی شهید جبهه‌های حق علیه باطل در هشت سال دفاع مقدس؛ خانواده او در اروندکنار و آبادان به خانواده ضد شاه معروف بودند. تعدادی از رزمنده‌های بروجردی و بچه‌های سپاه پاسداران را جمع‌آوری کرد تا به خرمشهر اعزام شوند، بعضی از منافقین آن‌ها را به باد تمسخر می‌گرفتند و می‌گفتند: این‌ها با یک روحانی ضعیف الجثه و لاغر اندام می‌خواهند بروند و لشکر عراق را شکست دهند!

اما او رفت و گروه چریکی الله اکبر در خرمشهر خار در چشم دشمن بعثی شده بود.

دنبال سلاح بودیم، به گمرک شهر رفتیم متأسفانه پیدا نکردیم. دیدیم یک ماشین جیبی آهو ایستاده بود و در عقب ماشین اسلحه وجود داشت. فوراً حاج آقا شریف را خبر کردیم. گفت: بروید تحقیق کنید اسلحه‌ها را بگیرید. رفتیم و گفتیم: آقا این اسلحه‌ها را کجا می‌برید؟ گفتند: به شما ربطی ندارد، ما نیروی مخصوص رئیس جمهور بنی‌صدر هستیم، این اسلحه‌ها خرابند؛ می‌خواهیم به عقب برگردانیم.

حاج آقا شریف، خودش آمد و گفت: آقا این اسلحه‌ها را کجا می‌برید؟ یکی از آن‌ها گفت: ما به دستور بنی‌صدر این اسلحه‌ها را می‌بریم. شیخ گفت: من نمی‌گذارم این سلاح‌ها را از شهر